

ذکر نوعی از تصویر که
«گاریکاتور» گویند، و اخلاق
خاصه «اسکات» و «انگلش»
و «ایرش»^(۱)

معلوم باد که در «انگلند» تصاویر مضحک پرمعنی، که به زبان ایشان «کرکتور»، یعنی نماینده افعال عمومی هر کس، خوانند، بسیار کشند. دزدکاین و سرراها برای فروختن و تماشا آویخته می‌باشد. این صنعت برای نمودن عیوب خلائق، خاصه تخویف وزرا و اهلکاران سلطنت موضوع است. از آن جمله سه قطعه تصویر دیدم که کلیات افعال و ترقی و آخر کار هر سه فرقه می‌نماید. در هر یک از آن سه قطعه، اگر چه بیست تصویر است، اما حقیقتاً صورت یک کس است در زوایا مختلف که ترقی کرده و تبدیل جامه و حال نموده. از آن جمله مرد «اسکات» وقتی که ملک خود گذاشته به قصد ترقی، اراده لندن می‌کند، بسیار خوار و خراب حال است. چون در اسکاتلند خارشت بسیار می‌شود، در راه به ستونهای سنگ امیال، یا تنه درختان که رسد، پشت خود را خارده. بعد چند ورقسی [کذا] برای یک دوفلوس. خطوط مردم از این قسریه بدان قریه برده، دوندگی می‌نماید. بعد چند ترقی [دیگر] به لندن رسیده خان سامان کسی می‌شود، و از غایت خدمتکاری و رضاجویی محل اعتماد او گشته در برداشت کارخانه اش زری بهم رساند، پس همان زرها به صاحب خود به سود داده متمول گردد. بعد از آن [چند] درجه دیگر ترقی کرده، به بیوه زنی متمول از «انگلش» رسیده این قدر خوشامد او گوید که او را به نکاح آورده، نام و خانمان پیدا کند. پس به فکر کارهای دیوانی، در پی مستوفیان و اهل دفاتر افتاده، در دل آنها جا کند، و به سعی و تلاشی که خاصه «اسکات» است، مهارت و وقوف کامل در امور ملک بهم رساند. بعد طی چند مدارج ترقی [دیگر] آخر کار بر کرسی وزارت پادشاه «انگلند» نشیند، و وزیر با استقلال آن ملک شود، و «ایرش» بعد چند ترقی، در سپاه پادشاه [انگلند] گنجیده، به سبب شجاعت و تهور طی چندین درجه سرداری کرده، به مرتبه جنرلی رسد، و در مجلس شراب، تیز و تلخ به کسی گفته قرار جنگ «پستول»^(۲) دهد، آخر کار به گلوله آن کس کشته گردد. و صورت فرقه «انگلش» را گاونر کشند و «جان بول»^(۳) خوانند، یعنی چنانچه گاونر بسیار می‌خورد و فضول اندازد ایشان نیز همت خود، بر اکل و شرب بسیار مصروف دارند. و هر کس منع از اکل کند او را شاخ زنند، و رفتار ایشان در زندگی چون گاونر درشت و بی‌چم و خم باشد.

(۱) در نسخه عکسی ذکر [کر] کتیور انگلش و ایرس او اسکات.
(۲) مقصود خارشتی است. Pistol (تپانچه، پیشتاب)

اما بالجمله زنان «ایرش»، اگر چه به حسن سلیقه «انگلش» و «آن» و ادا و حسن چشم و موی ایشان نرسند و چون زنان «اسکات» در حسن قامت و گرداندامی نباشند، اما عموماً چهره ایشان حسین و سفید رنگتر از آن هردو است، و گرمی اخلاق و چم بسیار [دارند].

حالا مجملی از وقایع خود در آن شهر نوشته می‌شود. روز دوم از ورود خود به «لاردرکرنوالس» آگهی دادم، بسیار خوشنود شده وقت ملاقات تعیین نمود. بعد ملاقات، مهربانی و دلجویی بسیار کرده به مردم خود اجازت داد که برای هر چیز که من خبر دهم مهیا سازند، و بر سیر باغات و مواضع دلپذیر آن شهر دلالت و اعانت کنند. تا در آنجا بودم به هفته یک مرتبه به خدمت اومی رسیدم، و هر مرتبه به لطفی تازه و تفقدی نو محظوظ می‌گردیدم.

سه شنبه [دوازدهم ماه رجب] کپتان «رچدسن» عزم لندن نمود. چون من در آن زودی دل از دبلن نمی‌توانستم کند، و مرافقت کپتان مذکور، که همیشه به هندی تکلم می‌کرد، نمی‌گذاشت که زبان من به سخن انگلش و اشود، اقامت دبلن اختیار کردم. این تدبیر موافق افتاده سود بسیار داد. و مردم دبلن که مرا تنها، بی‌یار و مددکار دیدند بیشتر از پیشتر در استرضا و رفع حاجت من می‌کوشیدند، چنانچه آن قلیل وقت به فراغ و خوشی به سر رفت که در عمر خود گاهی نگذشته بود. خرد و کلان در هر وقت و مقام به اعانت من مشغوف بودند. همین که از خانه برمی‌آمدم دور من هجوم می‌شد، و هر کس سخنی در حق من می‌سرایید. یکی می‌گفت که فلان، جنرل روس است که انتظار ورود او داشتیم. دیگر قیاس می‌کرد که از امرای «ایمان» هستیم. دیگری مرا از اکابر «اسپین» می‌دانست، و اکثر شاهزادگی ایران به من نسبت می‌دادند. روزی از دحام بسیار گرد من شده بود، دکانداری به من گفت: «بهر این است که قدری به دکان من آمده بنشین تا تماشا ثیان بی‌کار خود روند». من اندرون رفتم و به تماشای چاقو و مقراض، که انواع و اقسام در آنجا به وفور اود مشغول گشتم. تماشا ثیان متصل اوری آینه آن قدر هجوم کردند که مجموع آینه‌ها شکست، و به سبب کثرت خلق صاحب دکان غرامت آن شکست به کسی نسبت نتوانست داد.

(۱) یعنی ... که در عمر من هیچ گاه (به آن فراغ و خوشی) نگذشته بود.